

دوفصلنامه علمی- پژوهشی حدیث پژوهی
سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان 1392
صفحه 95-110

بررسی حدیث اصلاح طلبی امام حسین علیه السلام

سید ضیاءالدین علیانسیب*
سید رضا مؤدب**

◀ چکیده:

در این نوشتار حدیث معروف منسوب به امام حسین علیه السلام «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ..» از این جهت بررسی شده که آیا متن آن حاکی از قصد امام حسین علیه السلام برای اصلاح در دین است یا اصلاح در امت؟ نگارنده به این نتیجه رسیده که این حدیث نه از حیث سندی اعتبار دارد و نه محتوای آن قابل پذیرش است و اگر کسی از لحاظ سندی تساهل کند و آن را بپذیرد، باید بخش پایانی آن را که تأیید خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است، نیز بپذیرد و یا آن قسمت را جعلی بداند، لکن در صورت پذیرش نیز اصلاح مطرح شده در حدیث اصلاح در امت است نه اصلاح در دین.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حدیث اصلاح طلبی، امام حسین علیه السلام، اصلاح امت، اصلاح دین، انما خرجت.

* عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی تبریز / olyanasab_s@yahoo.com

** استاد دانشگاه قم / moadab_r113@yahoo.com

مقدمه

قرن‌ها از حماسه شورانگیز کربلا می‌گذرد. مورخان، اندیشمندان، شعرا و ادبا، هر کدام به نحوی در صدد بازگو کردن، تحلیل و تفسیر آن قیام خونین برآمده و هزاران کتاب و مقاله درباره آن نوشته‌اند، اما نهضت عاشورا همانند قرآن کریم همواره جدید و برای تمام نسل‌ها دارای پیام و درس است.

در میان آثار اندیشمندان، بیشتر با بیان وقایع و رخداد‌های واقعه کربلا مواجهیم و اکثر مورخان در صدد تاریخ‌نگاری بوده؛ برخی به عوامل پیدایش این قیام پرداخته، گروهی از سیره‌نویسان به درس‌ها، عبرت‌ها و پیام‌های عاشورا توجه کرده و شعرا نیز با الهام از این منابع به مداحی پرداخته‌اند.

باید افزود که تمام این اقدام‌های لازم در حفظ و تداوم نهضت عاشورا نقش انکارناپذیری داشته و دارد؛ باید ماجرای کربلا بدون هیچ تحریف و کم و کاستی ضبط و به دیگران منتقل شود، زیرا اگر در بیان چگونگی تاریخ امام حسین علیه السلام و زمینه‌های آن تحریفی روی دهد، پیام‌های جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد؛ گرچه بیان شرح یک واقعه موضوعی است و پی بردن به علت‌ها و چرایی‌ها موضوعی دیگر است. از این رو، در صورتی می‌توان با اطمینان به راز و رمز این امر پی برد که مطمئن باشیم آنچه مورخان و مقتل‌نویسان در بیان حادثه کربلا نوشته‌اند، مطابق با واقع است.

بنابراین نوشتار حاضر در صدد کم‌اهمیت جلوه دادن نگارش‌های مربوط به کربلا نیست، بلکه با استناد به وقایع مسلم و تاریخ معتبر و با تکیه بر قرآن و سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد پرده‌برداری یا رمز‌گشایی از امر قطعی است؛ از این روی، وصیت امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به برادرش محمد حنفیه مورد بحث قرار گرفته است.

از آنجا که این وصیت امام حسین علیه السلام به بردارش، محمد حنفیه در بسیاری از آثار تاریخی ضبط شده است، اما بند پایانی آن با اعتقادات صحیح، مسلمات دینی و اصول عقلانی سازگار نیست؛ بنابراین، ما هدف خود را در راستای بررسی این وصیت‌نامه، تبیین قصد امام علیه السلام برای اصلاح در دین یا اصلاح در امت قرار داده‌ایم و اینکه آیا امام حسین علیه السلام در عمل به سنت جدش و پدرش از سیره خلفای راشدین پیروی کرده است یا نه؟ بدین منظور، بیشتر آثار شیعی و اهل سنت در این باره بررسی شده است.

بررسی انگیزه امام حسین از قیام عاشورا

بر اساس متون دینی اسلام، مسلم است که حق و باطل هرگز با هم جمع نمی‌شوند. جمله معروف «كُلُّ يَوْمٍ عاشورا و كُلُّ اَرْضٍ كربلاء» بدین معناست که حق و باطل از زمان حضرت آدم علیه السلام تا امروز در نزاع و درگیری بوده‌اند و هر کدام از امام حسین علیه السلام و یزید، روش‌ها، اهداف و انگیزه‌های خاصی داشته‌اند که در تمامی زمان‌ها سرمشق حسینیان و یزیدیان بوده و خواهد بود.

یکی از انگیزه‌های امام حسین علیه السلام را اصلاح‌گرایی دانسته‌اند که در وصیت خود به برادرش محمد حنفیه فرمود: «... اِنِّي لَمْ اُخْرَجْ اَشِرًا و لا بَطْرًا و لا مُفْسِدًا و لا ظَالِمًا. و اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ اِلْصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٍ. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ. اُرِيدُ اَنْ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَسِيرَ بِسِيْرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم و سِيْرَةِ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ عليه السلام...». (مجلسی، 1429ق، ج 44، ص 328)

... من از روی خودخواهی یا برای خوش‌گذرانی و فساد و ستمگری قیام نکرده‌ام، همانا من برای اصلاح در امت جدم محمد صلى الله عليه وسلم قیام کرده‌ام تا اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنم به سیره جدم محمد صلى الله عليه وسلم و سیره پدرم علی بن ابی‌طالب عليه السلام عمل کنم... .

آن حضرت در این وصیت‌نامه- در صورتی که استناد حدیث به امام عليه السلام درست باشد- به سؤال‌های گوناگونی که ممکن است مطرح شود، یا دستگاه حکومت اموی برای فریب افکار عمومی و توجیه خیانت خود ایجاد کنند، پاسخ روشن و صریحی داده است. ایشان پیشاپیش از هرگونه تحریف در محتوای قیام و انگیزه‌های نهضت جلوگیری کرده و سندی روشن برای افکار عمومی بر جای نهاده، و به سه سؤال مهم پاسخ گفته است.

بررسی محتوایی حدیث

الف) بیان عقیده

امام عليه السلام در آغاز وصیت‌نامه، ابتدا خود را معرفی کرده تا آیندگان در منشأ صدور آن شک نکنند و در ضمن رعایت اصول نامه‌نگاری، مشخص می‌کند که نامه از چه کسی صادر شده است: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا اَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بِنِ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ اِلَى اَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَةِ»

به نام خدای رحمان و رحیم. این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه. امام علی (ع) پس از معرفی خود به بیان عقیده خویش پرداخته و اصول اعتقادی را یکی پس از دیگری مطرح کرده و به آن‌ها گواهی داده است: «... إِنَّ الْحُسَيْنَ يُشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ...». حسین گواهی می‌دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می‌دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می‌دهد که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست... .

ممکن است این سؤال مطرح شود که مگر در اعتقادات پسر پیامبر (ص) جای تردید وجود دارد که آن حضرت به بیان عقیده دینی خود پرداخته است.

در طول تاریخ، تکفیر مردان حق، یکی از راه‌های مشروع جلوه دادن مبارزه و مخالفت با آن‌ها بوده است، مگر وقتی فرعون در صدد مبارزه با حضرت موسی (ع) برآمد، دفاع از دین و پیشگیری از بروز فساد را از عوامل توجیه قتل موسی مطرح نکرد؟! در سوره غافر چنین آمده است: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ...» (غافر: 26)

فرعون گفت بگذارید تا موسی را بکشم، و او خدای خود را به یاری طلبد، می‌ترسم اگر زنده بماند، آیین شما را تغییر دهد و در زمین فتنه و فساد برانگیزد.

مگر در زمان علی بن ابی طالب (ع) منبرها برای لعن و نفرین آن حضرت برپا نشد؟ و مگر همین منبرهای سب و لعن در اندیشه مردم سبب نشد تا گمان کنند علی (ع) از دین خارج شده و وقتی دیدند علی (ع) در مسجد و محراب شهید شد، تعجب کردند که مگر علی (ع) اهل نماز بود؟ علی را با مسجد و نماز چه کار؟ (ابن ابی الحدید، 1430ق، ج 1، ص 474)

بنابراین با توجه به پیشینه تاریخی و آنچه آن حضرت در عصر و زمان خود نسبت به پدرش علی (ع) ملاحظه کرد و آنچه را نسبت به خودش دید، یزید پسر معاویه است و در صدد تکفیر او برآمده، لازم دید عقاید خود را در مورد توحید و رسالت و... بیان کند.

ب) بیان هدف

حسین بن علی (ع) در این وصیت‌نامه پس از بیان عقیده دینی، به ترسیم هدف

پرداخته و هدف خود از این حماسه شورانگیز را بیان کرده تا جای تردید برای آیندگان و امکان انحراف برای بدخواهان وجود نداشته باشد. آن حضرت ابتدا اهدافی را که دنیاخواهان و ستمگران در قیام‌های خود دنبال می‌کنند، نفی فرموده، سپس به روشنی، اهداف قیام خود را برای همگان و کسانی که می‌خواهند در این قیام همراه او باشند، و نیز برای آیندگان، مطرح کرده و فرموده: «... إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا...»

اهداف مقدس حسین بن علی (ع) در این وصیت‌نامه چنین آمده است:

- اصلاح مفاسد: «أَنَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ (ص)...»

... همانا من برای اصلاح در امت جدم محمد (ص) قیام کرده‌ام...

- امر به معروف و نهی از منکر: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»

... و هدفم امر به معروف و نهی از منکر است...

در حقیقت، کدام حکومت بدتر از حکومت یزید بن معاویه است که باید از آن

نهی کرده و جلوی مفاسد آن گرفته شود؟

- احیای سنت رسول خدا (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع): «هُوَ أَسِيرٌ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ

و أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)...»

- و

ج) بیان پشتوانه

برای اینکه حسین بن علی (ع) را متهم نکنند که از سوی کدام قدرت خارجی و

حکومت ستمگری حمایت می‌شود، آن حضرت در پایان وصیت‌نامه، پشتیبان خود را

چنین معرفی کرده است: «فَمَنْ قَبَلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَإِنَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ».

پس در حقیقت حسین (ع) قیام برای خدا را یکی دیگر از اهداف خود معرفی

می‌کند و اعلام می‌دارد که قیام برای خدا و حق‌طلبی است، و از سوی هیچ گروه یاری

نمی‌شود. حامی من فقط حق‌طلبان و خداجویان‌اند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (لقمان: 30)

این بدان سبب است که خداوند، حق مطلق است.

در پایان این وصیت‌نامه آمده است: «هُوَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ...»

توفیق من جز به خدا نیست و بر او توکل کردم و بازگشت من به سوی اوست. آنچه درباره این اقدام امام علیه السلام برای ما اهمیت دارد، فهم عمیق و عالمانه آن است. باید تلاش کنیم تا معرفتی درست نسبت به واقعیت این امر داشته باشیم، زیرا این معرفت‌اندیشی درست، سبب فهم عمیق دین و درک بهتر حقایق می‌شود، لکن برخی از ناآگاهان به تحریف و وارونه کردن این کلام امام علیه السلام اقدام کرده و در بیان عقاید خود مواردی را بیان کرده‌اند؛ از آن جمله این باور که امام برای اصلاح در دین جدش قیام کرد. ذکرشدنی است که اگر این سخن امام علیه السلام تعبیر «اصلاح در دین» را داشته باشد، پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که زمینه تحریف در دین را فراهم می‌کند، مگر دین اسلام نقصی داشته که حضرت اباعبدالله علیه السلام در پی رفع آن باشد؟!

مفهوم این تعبیر، ناقص بودن دین و قابل اصلاح بودن آن در زمان‌های متعدد توسط رهبران و مدعیان اصلاح‌گری است که چه بسا ممکن است برخی با این بهانه در صدد «اصلاح پولسی» و ایجاد تحریف در دین باشند.¹

اما اگر متن حدیث، «اصلاح در امت» باشد به مفهوم کامل بودن دین و وجود انحراف در امت است، زیرا در آن عصر، به علت خلافت یزید، ارزش‌های جاهلی بر مردم مسلط شده و مردم از فرهنگ ناب زمان رسول الله صلی الله علیه و آله دور مانده‌اند، یا شاید به علت انحراف مدعیان رهبری در دین باشد که یزید و معاویه بر جایی تکیه زده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن برای مردم فرهنگ توحیدی را تبیین می‌فرمود، اما بر اثر تبلیغات دروغین، حق بر مردم مشتبه شده و مردم بر سر دنیا با هم مسابقه می‌دهند، لذا امام علیه السلام برای اصلاح در امت قیام کرد.

با مراجعه به بیشترین آثار شیعی و اهل سنت در این خصوص، و نرم‌افزارهای موجود در این زمینه، از قبیل نرم‌افزار مکتبه اهل البیت علیهم السلام که شامل 4700 کتاب از مذاهب اسلامی است یا نرم‌افزار مکتبه الشامله، مکتبه التاریخ، سفینه النجاة، ثارالله، که شامل مقالات و کتب تاریخی، روایی در مورد عاشورا است و بیش از یکصد منبع معتبر حدیث و مقاتل²، در هیچ کتابی اصلاح در دین رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح نشده و چنین سخنی نسبت نابجا به امام حسین علیه السلام و تحریف در روایت و گناهی نابخشودنی است.

شدت گناه تحریف در روایات معصومان علیهم السلام به حدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم

را از آن نهی کرده و فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلَيْتَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.» (شیخ مفید و شیخ صدوق، 1414ق، ص 263/ نیز ر.ک: طبرسی، 1403ق، ج 1، ص 598/ همو، 1390ق، ص 190/ شیخ صدوق، 1362، ج 1، ص 258/ همو، 1406ق، ص 268؛ بحرانی، 1378، ص 263/ شیخ حر عاملی، 1409ق، ج 15، ص 328)

هر کس سخنی را که من نگفتم به من نسبت دهد، جایگاه خود را در آتش آماده ببیند. سخنان امام حسین علیه السلام با محمد حنفیه در بیشتر منابع قدیمی و جدید نقل شده، چنان‌که اهداف امام علیه السلام از این قیام با بیشتر آیات قرآنی از قبیل آیه 104 سوره آل عمران سازگاری دارد. آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران: 104) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها همان رستگاران‌اند.

لکن در بند پایانی این وصیت‌نامه، عبارتی وجود دارد که با اصول مسلم شیعی و اعتقادات صحیح سازگاری ندارد، و این امر، نادرستی این وصیت و یا تعبیر پایانی روایت را اثبات می‌کند و آن تعبیر، «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بَسِيرَةَ جَدِي وَابِي وَالْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ» است. (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ص 273) پذیرش بند پایانی این روایت، مستلزم پارادوکس تاریخی است، زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام خودش در شورای شش نفره از پذیرش خلافت با شرط پیروی از سیره شیخین خودداری کرد. (ر.ک: طبری، 1387ق، ج 3، ص 297/ نیز ابن اثیر، 1385ق، ج 3، ص 37)

گفتنی است که این حدیث با توجه به حجم بالای نقل و تکرارش در منابع متعدد امروزی و تکرار آن در منابع و مجامع³، تنها یک روایت است که در مقتل الحسین خوارزمی (ج 1، ص 273) آمده و وی آن را از کتاب الفتوح ابن اعثم (1411ق، ص 273) نقل کرده است.

به نظر می‌رسد اکثر کتاب‌های شیعی، این حدیث را یا از مقتل الحسین خوارزمی و یا از بحار الانوار علامه مجلسی (1429ق، ج 44، ص 328) گرفته‌اند. گرچه ابن

شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، آن را با تعبیر «روی» بدون سند نقل کرده (1376، ج 3، ص 206) و علامه مجلسی نیز در بحار الانوار از شیخ مفید (م 413 ق) در کتاب الارشاد (شیخ مفید، 1413 ق) از طریق مدائنی (م 135-225 ق) و کلبی روایت را آورده است، اما با مراجعه به کتاب الارشاد شیخ مفید می بینیم که هیچ اثری از روایت نبوده و چنین سخنی در الارشاد وجود ندارد. همچنین ابوطالب یحیی بن حسین (م 324 ق) که حدود یکصد و ده سال پس از ابن اعثم وفات کرده است، می نویسد: «فقط یک دلیل بر خروج امام دلالت دارد.» (1359 ق، ص 6) اما سخن وی نیز دو پهلو و مبهم است و هیچ نقطه روشنی در سخن ایشان وجود ندارد.

علاوه بر این، در بیشتر کتب تاریخی مربوط به قیام امام حسین علیه السلام و عاشورا می بینیم که این روایت بعد از جریان مرگ معاویه و فرستادن یزید، ولید را برای بیعت گرفتن از امام آمده است، اما در بسیاری از مقتل های موثق و مورد اعتماد شیعه از قبیل اللهوف سید بن طاووس (م 664 ق) چنین روایتی وجود ندارد؛ بنابراین، لازم است تا اصل حدیث از حیث صدور و نیز از لحاظ سند مورد بحث قرار گیرد، لکن با نظر به اینکه این حدیث اصلاً سلسله سندی ندارد تا رجال آن مورد بررسی قرار گیرند و حدیث از نظر سند مقطوع است و فقط صاحب کتاب الفتوح، راوی آن است. پس مشخصات واقعی و رجالی تنها راوی آن مورد بررسی قرار می گیرد، اما قبل از آن به جهت صدور حدیث می پردازیم، و حدیث را از حیث صدور بررسی می کنیم.

بررسی حدیث از حیث صدور

در پی نقد هر حدیثی لازم است ابتدا جهت صدور آن معین شود که حدیث مورد نظر به چه منظوری و برای چه هدفی صادر شده است؟ در راستای بررسی وصیت امام نیز لازم است جهت صدور حدیث بررسی شود که امام علیه السلام به چه قصدی این وصیت را برای برادرش نوشته است؟ آیا امام در مقام تقیه بوده و این روایت را در مقام تقیه بیان فرموده و یا از نوشتن وصیت نامه قصد جدی داشته است؟!

می توان بدین گونه استدلال کرد که قصد امام علیه السلام از بیان وصیت نامه و نوشتن آن، تقیه نبوده است، و آنچه به نظر می رسد این است که امام علیه السلام فقط در مقام آغاز قیام و

خروج از مدینه این وصیت را به برادر خود محمد حنفیه نوشته است، نه در مقام تقیه و یا هر امر دیگری.

بررسی حدیث از حیث سند

چنان‌که گفته شد، سند حدیث مقطوع بوده و به ظاهر تنها راوی آن، ابن اعثم است؛ بنابراین در ذیل شخصیت رجالی وی را بررسی می‌کنیم:
بیشتر منابع تراجم‌نگاری، درباره وی ساکت‌اند و کسانی که به معرفی وی پرداخته‌اند، اطلاعات دقیقی درباره زندگی وی به دست نمی‌دهند.

برخی او را محمد بن علی بن اعثم کوفی معرفی کرده (دهخدا، 1359، ج 2، ص 219/ الامین، 1418ق، ج 10، ص 5) و برخی او را احمد بن اعثم کوفی دانسته‌اند. (یاقوت حموی، 1399ق، ج 1، ص 429/ تهرانی، 1430ق، ج 3، ص 220) قول دیگر دچار تردید شده و هر دو اسم محمد و احمد را به این شکل ذکر کرده است، محمد بن علی (ابومحمد احمد بن علی) معروف به ابن اعثم کوفی یا ابومحمد احمد بن علی کوفی. (حاجی خلیفه، بی تا، ج 2، ص 429) قول چهارم، مشخصات وی را ابن اعثم احمد ابن محمد بن علی بن اعثم کوفی دانسته و کنیه وی را ابومحمد ذکر کرده است. (زرکلی، 1980ق، ج 1، ص 206) آنچه از مجموع اقوال به دست می‌آید، این است که اعثم، اسم یا لقب پدر ابن اعثم و جد اول و دوم وی بوده است، و اقوال دیگر غیر از قول علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه، آن را تأیید می‌کند، و سخن یاقوت می‌تواند قول صحیح باشد، زیرا از نظر زمانی به دوره ابن اعثم نزدیک است و او کسی است که متوجه ابن اعثم شده و او را در معجم‌الادبا ذکر کرده است.

علاوه بر این، احتمال دارد که محمد، تصحیف «ابومحمد» و «ابومحمد» کنیه ابن اعثم باشد. (تهرانی، 1430ق، ج 3، ص 221) ابن اعثم کوفی همچنان‌که از کلمه الکوفی به دست می‌آید، اهل کوفه بوده و با توجه به ستایش وی از قبیله ازد، می‌توان او را «ازدی النسب» دانست. (محمد جبر ابو سعیده، 1408ق، ص 45)

از زندگی و شرح حال وی، چیزی گزارش نشده است و تاریخ تولد وی معلوم نیست. آنچه در منابع آن هم به صورت متفاوت آمده، تاریخ درگذشت اوست. بر این اساس که برخی سال وفات او را 214 ق (دایرة المعارف تشع، 1372، ج 1، ص 303) و

بعضی 314 ق دانسته‌اند. (تهرانی، 1430ق، ج 3، ص 221) با توجه به گستره زمانی محتوای کتاب الفتح که از آغاز خلافت ابوبکر تا دوره مقتدر عباسی را در بر می‌گیرد، تاریخ وفات ابن اعثم قطعاً 214 ق نیست، زیرا مقتدر عباسی پس از این زمان زندگی می‌کرده است. همچنین از آنجا که یاقوت حموی برای ابن اعثم، دو کتاب ذکر می‌کند. یکی به نام الفتح که تا ایام هارون الرشید را در بر می‌گیرد و دیگری کتاب التاریخ که از ایام مأمون تا آخر دوره مقتدر را پوشش می‌دهد. نمی‌توان تاریخ درگذشت ابن اعثم را 214 ق دانست، زیرا مقتدر عباسی در 320 به قتل رسیده، اما ممکن است ابن اعثم، آغاز دوره مقتدر عباسی را درک کرده باشد و بدین ترتیب، وی در سال 314 ق از دنیا رفته باشد.

اختلافات و اقوالی که درباره مشخصات و تاریخ درگذشت ابن اعثم وجود دارد، در مورد مذهب وی نیز مطرح است. بسیاری از منابع، ابن اعثم را شیعه دانسته‌اند و اهل سنت بنا به وجود منفرات در کتاب وی، اصرار بر شیعه بودن وی دارند. (یاقوت حموی، 1399ق، ج 1، ص 429) تراجم‌نگاران بزرگ شیعی نیز بر شیعه بودن ابن اعثم تکیه دارند. (حاجی خلیفه، بی تا، ج 2، ص 429) قاضی نورالله شوشتری، او را شافعی مذهب دانسته. (1365، ج 1، ص 278) مؤلف ریحانة الادب نیز ذیل نام ابن اعثم می‌گوید: «حمد یا محمد بن علی اعثم کوفی، موزخ اخباری شیعی از مشاهیر مورخان شیعه اوایل قرن چهارم هجرت است.» (تبریزی، بی تا، ج 5، ص 251) علامه مجلسی، کتاب الفتح را به عنوان یکی از مصادر کتاب بحار الانوار ذکر کرده و آن را از جمله کتاب‌های اهل سنت (عامه) شمرده است. (1429ق، ج 44، ص 328)

از آنجا که زندگی و شرح حال ابن اعثم به دست ما نرسیده، تنها راهی که برای نیل به مقصد کمک می‌کند، کتاب اوست. ابن اعثم در الفتح به تمجید و توصیف امیرالمؤمنین پرداخته است، و تمام کسانی را که مخالف با علی علیه السلام بودند، مورد طعن قرار داده است. او گزارش عبور علی علیه السلام را از سرزمین کربلا و گریستن آن امام و اخبارش را از شهادت فرزندش حسین علیه السلام به تفصیل آورده. (ابن اعثم، 1411ق، ج 2، ص 551-553) این گونه گزارش‌ها کاملاً شبیه گزارش‌های آثار شیعی در این زمینه است، اما به رغم اشتهاار ابن اعثم به تشیع، ظاهراً سندی قطعی در این زمینه در دست

نیست. تنها سند عبارت یاقوت در معجم الادبا است. یاقوت حَمَوی او را مورّخی شیعی دانسته که نزد اصحاب حدیث ضعیف شمرده شده است. (1399ق، ج 1، ص 429) لکن وی بیش از امام علی علیه السلام به ذکر فضایل ابوبکر و عمر پرداخته و مطالبی را درباره شیخین مطرح کرده که با اعتقاد شیعی سازگاری ندارد. مواردی از کتاب وی که بر سنی مذهب بودن وی دلالت عبارت‌اند از:

گزارش اعجاز‌آمیز دفن ابوبکر، که ابوبکر هنگام مرگ خود به عایشه می‌گوید مرا به نزد قبر پیامبر ببرید. اگر از آنجا صدایی مثبت آمد، آنجا دفن کنید و الا در مقابر مسلمین به خاک بسپارید. (ابن اعثم، 1411ق، ج 2، ص 155) یا در گزارش دیگری چنین آمده است: روز وفات ابوبکر، اضطراب در مدینه حاکم شد. گریه و زاری، از هر کوی و برزن بلند بود گویی روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است. جنازه ابوبکر را غسل داده، حنوط کردند و بر او کفن پوشاندند و نماز گزارند و سپس به سوی روضه شریف آوردند و بر زمین گذاشتند. همه مردم در انتظار شدند که از پرده غیب چه پدید آید. ناگاه تخته‌های روضه به جنبش آمد، قفل جایی افتاد و پرده جایی؛ درب روضه باز شد. اجازه، این بود و همه حاضران، غلغله‌کنان جنازه را برداشتند و به اندرون بردند. (همان، ج 2، ص 80)

نکته‌ای که تا حدودی می‌تواند به روشن شدن مسئله کمک کند، سخن صاحب اعیان الشیعه است. وی می‌گوید: صاحب کتاب الفتح اگر از لحاظ عاطفی محب اهل بیت بوده، شدیداً پای‌بند مکتب خلفا نیز می‌باشد. (الامین، 1418ق، ج 10، ص 5) و یا می‌توان گفت که ابن اعثم کوفی از نوع شیعیانی باشد که به امامت شیخین معتقدند و به لحاظ فقهی، کاملاً پیرو مکتب تسنن‌اند، اما نسبت به خاندان پیامبر و به‌ویژه علی علیه السلام محبت دارند. بند پایانی این روایت گواه بر همین مطلب است، زیرا نه با آیات قرآنی و نه با روایات و اصول مسلم شیعه پذیرفته نیست. اما به نظر می‌رسد ابن اعثم از شیعیان معتزلی باشد که هم به امام علی علیه السلام ارادت دارند و هم دشمنان علی علیه السلام را کافر می‌دانند و نیز محب اهل بیت‌اند و خلفا را نیز قبول دارند.

علاوه بر نکات یاد شده، روش کار ابن اعثم در تألیف و تصنیف کتاب الفتح است. وی روایت اقوال مورخان و محدثان از جمله مدائنی، واقدی، ابومخنف، و ابن

کلبی را نیز در کتاب خود آورده است، اما علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی (م 135-228) از موالی سَمْرَةَ بن جندب از مورخان مشهور قرن دوم و سوم هجری است که تاریخ درگذشت او را متفاوت نوشته‌اند: 215، 225، 231، 234 و 235. وی در اصل، بصری است. مدتی در مدائن زندگی کرده و در نهایت در بغداد درگذشته است. وی از نظر مذهبی، سنی و برخلاف بسیاری از معاصران مورخ‌ش، مورد تأیید محدثان اهل سنت قرار گرفته است. (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 12، ص 55) کمترین علاقه شیعی در وی یافت نشده و بدین سبب، در میان مورخان شیعه، چندان محل اعتماد نیست.

از میان آثار مدائنی می‌توان به چند عنوان مربوط به پیامبر ﷺ قریش و شخصیت‌های برجسته قریش، چند عنوان درباره اخبار خلفا، درباره ایام العرب بعد از اسلام، فتوحات، اخبار عرب، اخبار شعراء، و در موضوعات دیگر اشاره کرد. در حالی که تنها، چند رساله کوچک از آثار مدائنی به طور مستقل بر جای مانده که اکنون موجود نیستند؛ اما باید همواره در گفته‌ها و نوشته‌هایمان کلام نورانی حضرت احدیت را در نظر قرار دهیم که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...» (بقره: 78 و 79)

چگونه امید می‌برند که یهودیان ایمان آورند؟ در حالی که برخی از آنان بی‌سوادانی هستند که از کتاب آسمانی جز دروغ‌هایی که تحریف‌گران‌شان بافته‌اند، نمی‌دانند. آنان تنها گمان‌پردازی می‌کنند. پس وای بر کسانی که به دست خود کتاب می‌نگارند، سپس می‌گویند این از نزد خداست تا در قبال آن بهره‌ناچیز دنیا را به دست آورند...

علی عليه السلام نیز سرچشمه فتنه‌ها را این‌گونه تحریف‌ها معرفی کرده و فرموده است: «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبَعُ، وَأَحْكَامُ تُبَدَّلُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رَجَالًا، عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ...» (دشتی، 1382، خطبه 50)

همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها پیروی از هوس‌های آلوده و احکام و قوانین مجعول و ساختگی است، احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن برمی‌خیزند.

نتیجه‌گیری

از مجموع بررسی‌های گذشته درباره سخنان حسین بن علی علیه السلام با برادرش محمد حنفیه می‌توان گفت که این روایت با توجه به حجم بالای نقل آن، تنها یک روایت است که در *مقتل الحسین خوارزمی* آمده و نکته جالب توجه اینکه، مؤلف *مقتل الحسین خوارزمی*، آن را از کتاب *الفتوح ابن اعثم* نقل کرده است و ابن اعثم را برخی از رجال‌شناسان شیعه دانسته‌اند و برخی دیگر از اهل سنت، اما با توجه به قرائن یاد شده در کتاب *الفتوح* می‌توان گفت که وی از عالمان اهل سنت است که بسیار پای‌بند مکتب خلفا است، و در عین حال متأثر از مذهب شیعه بوده و علاقه شدیدی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

یکی از آن قرائن که صاحب *الفتوح* آن را نقل کرده، همان وصیت امام حسین علیه السلام به برادرش محمد حنفیه است. پیداست که پذیرش مضمون این حدیث به معنی پذیرش خلافت ابوبکر، عمر و عثمان است؛ از این رو، این حدیث نه از نظر سند قابل اعتماد است نه محتوای آن قابل پذیرش است؛ گرچه بند آغازین آن با آیات قرآنی، احادیث دیگر معصومان علیهم السلام سازگاری دارد لکن نه به دلیل نقل بلکه به جهت تأیید محتوای آن با آیات و روایات دیگر.

در نتیجه، این حدیث از حیث سند مقطوع بوده و اعتباری ندارد و محتوای آن قابل پذیرش نیست و اگر کسی از لحاظ سندی تساهل کند و حدیث را بپذیرد، باید بخش پایانی آن را که تأیید خلافت ابوبکر، عمر و عثمان است، جعلی بدانند، اما در صورت پذیرش نیز، اصلاح مطرح شده در حدیث برخلاف آنچه گمان می‌کنند، اصلاح در امت است نه اصلاح در دین.



پی‌نوشت‌ها:

1. منظور از اصلاح پولسی، اشاره به شگرد یهودیان در مقابل ادیان دیگر است که گاهی یکی از رهبران یهودی در ظاهر به دین جدید رو می‌آوردند و پس از آنکه خود را به عنوان مبلغ دین معرفی می‌کردند، اندیشه‌های یهودیت را به عنوان گزاره‌های دین جدید برای مخاطبان القا می‌کردند. پولس را عامل اصلی تغییر و تحریف‌گر عقاید دین مسیحیت و حذف‌کننده شریعت و احکام از دین عیسی می‌دانستند. (احسانی، مسیحیت دین الهی یا آیین پولسی www.aryancity)

2. ابن اعثم کوفی (م 314 ق) در الفتوح، ابوالفرج اصفهانی (م 356 ق) در مقاتل الطالبین، خوارزمی (م 568 ق) در مقتل الحسین، ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (1376، ج 3، ص 206)، مجلسی (م 1110 ق) در بحار الانوار، شیخ عباس قمی (م 1359) در نفس المهموم، عبدالله بحرانی (م قرن 12) در عوالم للحسین، مقرر (1391 ق) در مقتل الحسین. و البته می توان مقاتل فرعی دیگری را نام برد که مؤلفان عنوان اصلی کتاب خود را به عاشورا و امام حسین علیه السلام اختصاص داده اند.
3. عباس اسماعیلی، سحاب رحمت، مسجد مقدس جمکران، ص 235. به نقل از بحار و مقتل خوارزمی.
- محمدی ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام، ج 3/ ص 432. به نقل از الفتوح، مناقب ابن شهر آشوب.
- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 1، ص 46 به نقل از مقتل الحسین خوارزمی.
- مجمع جهانی اهل بیت، پیشوایان هدایت، ترجمه عباس جلالی، ص 176، به نقل از مقتل مقرر.
- علامه مجلسی، تاریخ امام حسین علیه السلام، ترجمه احمد روحانی، ص 117، به نقل از مقتل خوارزمی.
- محمدعلی حیدری، مقتل الحسین فی منابع اهل السنة، ص 233، به نقل از مقتل خوارزمی.
- علی نظری منفرد، قصه کربلا، ص 71 به نقل از بحار الانوار.
- احمد عیسی فرض، زندگی امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت، ص 43، به نقل از مقتل خوارزمی.
- محمد حسین حسینی تهرانی، لمعات الحسین، به نقل از الارشاد و نفس المهموم و مقتل خوارزمی.
- پژوهشکده باقر العلوم، موسوعه کلمات الحسین علیه السلام، ص 291 به نقل از الارشاد.
- علی نظری منفرد، نامه ها و ملاقات های امام حسین علیه السلام، ص 47. به نقل از بحار الانوار و مقتل خوارزمی.
- مرتضی عسگری، نقش ائمه در احیای دین، به نقل از بحار؛ البته در این روایت متعرض شده اند که این بند پایانی ممکن است از طریق مغرضان به کلام امام علیه السلام اضافه شده باشد.
- علی سعادت پرور، فروغ شهادت، به نقل از بحار الانوار.
- محمد جواد صاحبی، تفسیر تاریخ سرخ، به نقل از مقتل الحسین و الفتوح.
- _____، مقتل الشمس، به نقل از مقتل الحسین و عوالم و الفتوح.
- محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام، به نقل از مقتل خوارزمی و مقتل العوالم.
- محمد تقی مصباح یزدی، آذر خشی دیگر از آسمان کربلا، به نقل از بحار و مقتل خوارزمی.
- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، به نقل از الارشاد.
- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 568 به نقل از مقتل ابن اعثم کوفی.
- عباس قمی، ترجمه نفس المهموم، به نقل از بحار الانوار.
- محسن برزگر، مقتل امام حسین علیه السلام، به نقل از بحار الانوار.
- فخرالدین طریحی، المنتخب، ص 411. به نقل از مقتل خوارزمی.
- ابو عبدالله زنجانی، عظمت حسین بن علی علیه السلام، به نقل از بحار.
- محمد حسین باقری، آموزه ها و پیام های عاشورا، بدون سند و آدرس.
- نهاد مقام معظم رهبری، پرسش ها و پاسخ های دانشجویی، به نقل از بحار الانوار.

- فرضیه پیشیناز، مقاله «نقش قیام عاشورا بر انقلاب اسلامی»، بدون سند و آدرس.
- کمال قبادی، انگیزه‌ها و اهداف نهضت عاشورا، بدون سند و آدرس.
- محمدرضا اکبری، نهج الكرامة، ص 237، مسجد جمکران به نقل از بحار الانوار و العوالم.
- مصطفی دلشاد حسینی، مدرسه حسینی، ص 10. دریا. به نقل از الفتوح و مقتل خوارزمی.
- یوسف صانعی، پاسخ به شبهات در شب‌های پیشاور، ص 241، به نقل از بحار الانوار.
- جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الکبری، ج 1، ص 23، به نقل از بحار الانوار.
- _____، البحوث فی الملل و النحل، ج 9، ص 232، به نقل از بحار الانوار.
- سید محمد کرکی حایری، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج 2، ص 51، به نقل از مقتل الفتوح.
- علی اصغر رضوانی، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، ص 379، به نقل از بحار الانوار.
- محسن قرائتی، تفسیر نور، ج 9، ص 265، به نقل از بحار الانوار.
- جواد محدثی، پیام‌های عاشورا، ص 238، به نقل از بحار الانوار.
- سروش مقدس نیان، امر به معروف و نهی از منکر، ص 32، به نقل از بحار الانوار.
- عبدالله جوادی آملی، نقش عقل در پرتو نهضت حسینی، نشر اسراء، ص 13، به نقل از بحار الانوار.

منابع

1. قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقران کریم، 1385.
2. ابوطالب یحیی بن حسین؛ تیسیر المطالب فی امالی ابیطالب؛ بیروت: مؤسسه مطبوعات، 1359ق.
3. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: مؤسسه علمی مطبوعات، 1430ق.
4. ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت: للطباعة و النشر، 1385ق.
5. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابیطالب (ع)؛ نجف: حیدریه، 1376ق.
6. ابن اعثم کوفی؛ الفتوح؛ بیروت: للطباعة و النشر، 1411ق.
7. الازدی، ابو مخنف؛ مقتل الحسین؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
8. اصفهانی، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبین؛ ج 3، قم: دارالنشر، 1385ش.
9. الامین، سیدمحسن؛ اعیان الشیعه؛ ج 2، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1418ق.
10. بحرانی، سید هاشم؛ الانصاف فی النص علی الائمه؛ ج 2، تهران: دفتر فرهنگ اسلامی، 1378ش.
11. بحرانی، عبدالله؛ العوالم؛ ج 1، قم: امام مهدی (عج)، 1407ق.
12. بلاذری، احمد بن یحیی؛ انساب الاشراف؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1397ق.
13. تبریزی، محمدعلی؛ ریحانة الادب؛ قم: اهل البيت (ع)، بی‌تا.
14. تهرانی (آقا بزرگ)، محسن؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه؛ ج 3، بیروت: دار الاضواء، 1430ق.
15. حاجی خلیفه؛ کشف الطنون؛ ج 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
16. خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج 1، بیروت: دار الکتب العلمیة، تحقیق دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، 1417ق / 1997م.

17. خوارزمی، احمد بن محمد؛ مقتل الحسين؛ تحقیق محمد سماوی؛ قم: انوار الهدی، بی تا.
18. دایرة المعارف تشیع؛ ج 2، تهران: مؤسسه دایرة المعارف تشیع، 1372.
19. دشتی، محمد؛ نهج البلاغه؛ ج 2، قم: ارم، 1382.
20. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ تهران: چاپخانه مجلس، 1359.
21. زرکلی، خیرالدین؛ الاعلام؛ ج 5، بیروت: دارالعلم للملایین، 1980 ق.
22. سید ابن طاووس؛ الهوف علی القتل الطفوف؛ ج 2، تهران: جهان، بی تا.
23. شوشتری، قاضی نورالله؛ مجالس المؤمنین؛ ج 3، تهران: اسلامیة، 1365.
24. شیخ مفید؛ الارشاد؛ ج 2، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
25. شیخ مفید و شیخ صدوق؛ اعتقادات الامامیه و تصحیح الاعتقاد؛ ج 2، قم: کنگره شیخ مفید، 1414 ق.
26. شیخ صدوق؛ نخصال؛ ج 2، قم: جامعه مدرسین، 1362 ش.
27. _____؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ ج 2، قم: دار الرضی، 1406 ش.
28. شیخ حر عاملی؛ تفصیل وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه؛ قم: مؤسسه آل البیت، 1409 ق.
29. طباطبایی مجد، غلامرضا، مقدمه الفتوح (ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم)؛ ج 3، تهران: علمی و فرهنگی، 1380.
30. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج 2، بیروت: دار التراث، 1387 ق.
31. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ ج 2، مشهد: مرتضی، 1403 ق.
32. طبرسی، فضل بن حسن؛ اعلام الوری؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1390 ق.
33. قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم؛ بیروت: مکتبه بصیرتی، 1405 ق.
34. مقرر، عبدالرزاق؛ مقتل الحسين؛ بیروت: دارالکتب اسلامی، 1399 ق.
35. محمد جبر ابو سعیده؛ ابن اعثم کوفی و منهجه تاریخی؛ مصر: مطبعة للجلائی، 1408 ق.
36. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ ج 2، بیروت: للطباعة و النشر، 1429 ق.
37. یاقوت حموی؛ معجم الادبا؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1399 ق.
38. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی؛ قم: مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، بی تا.